

مطالعات حقوق تطبیقی،
دوره ۴، شماره ۲،
پاییز و زمستان ۱۳۹۲،
صفحات ۱۳۷ تا ۱۵۵

ویژگی‌های سیاست‌های کیفری عوام‌گرا؛ مطالعه تطبیقی

۱. محمد باقر مقدسی*

استادیار دانشگاه بجنورد

۲. محمد فرجیها

استادیار گروه حقوق دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۴

چکیده

پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه عوام‌گرایی کیفری در نظام‌های کیفری مختلف، داده‌های ارزشمندی را برای شناسایی سیاست‌های واجد این ویژگی در پی داشته است. یافته‌های این مطالعات تطبیقی بیانگر آن است که سیاست‌های کیفری عوام‌گرا معمولاً سخت‌گیرانه، عامه‌پسند، نمایشی و احساسی بوده و فاقد مبنای نظری و علمی است. در بسیاری از موارد واکنش‌های کیفری عوام‌گرا در فضای احساسی و هیجانی، به‌ویژه پس از حوادث مهم جنایی، مطرح می‌شوند و در تلاش‌اند تا با توسل به تدابیر کیفری شدید، پدیده‌های مجرمانه را در کوتاه‌ترین زمان ممکن کنترل کنند. این رویکرد نیازی به شناخت علمی پدیده‌های مجرمانه در خود احساس نمی‌کند و با استناد به تفسیرهای غیرعلمی از خواست و انتظار عمومی، در صدد سرپوش گذاشتن بر ضعف مبنای نظری سیاست‌های کیفری است. همچنین این نگرش در پاسخ به عوامل ناکامی سیاست‌های کیفری سخت‌گیرانه در کنترل جرم، روش فرافکنی را در پیش گرفته، ریشه تداوم ناامنی را مقاومت در برابر اجرای این سیاست‌ها و نیز وجود گروه‌های غیرخودی و ناهمگن با اکثریت جامعه تلقی می‌کند. نگارندگان این مقاله در تلاش‌اند تا با جمع‌آوری و تحلیل جلوه‌هایی از سیاست‌های کیفری عوام‌گرا در نظام‌های تطبیقی، با استفاده از روش نمونه‌پژوهی در قوانین کیفری و تحلیل گفتمان مقام‌های رسمی سیاست جنایی در بسترهای سیاسی، اجتماعی و حقوقی مختلف، شاخص‌هایی را برای شناسایی سیاست‌های کیفری عوام‌گرا معرفی کنند. به نظر می‌رسد آشنایی با تجربه نظام‌های کیفری توسعه‌یافته در زمینه فرآیند نفوذ اندیشه‌های عوام‌گرایانه به سیاست‌های کیفری، فرصت مناسبی را برای دستیابی به درک و شناخت عمیق نسبت به بسترهای ظهور این رویکرد و ضرورت اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از سیطره رویکردهای عوام‌گرایانه بر یافته‌های علمی فراهم خواهد ساخت.

کلید واژگان:

جرم‌شناسی خودی و دیگری، حرکت‌های توده‌ای، عوام‌گرایی کیفری، فضای احساسی،
مطالعه عمومی.

مقدمه

عوام‌گرایی کیفری به عنوان یک رویکرد نوظهور در حوزه سیاست‌های کیفری، تأثیرات فراوانی بر نظام کنترل جرم در کشورهای مختلف داشته است. پژوهش‌ها و نوشتگان در حوزه عوام‌گرایی کیفری معیارهایی را برای تشخیص سیاست‌های واجد این ویژگی به دست می‌دهد. شناسایی ابعاد مختلف این ویژگی‌ها بیانگر عمق و گستره نفوذ رویکردهای عوام‌گرایانه به سیاست‌های کنترل جرم در دهه‌های اخیر است.

با وجود تأکید برخی از سیاستمداران عوام‌گرا بر جنبه‌های دموکراتیک این جنبش و کارکرد آن به عنوان یک نیروی مثبت اجتماعی، منتقدان عوام‌گرایی کیفری بر این باورند که جنبش‌های عوام‌گرایی، غیرمنطقی و خردسستیزند و با استفاده ابزاری از رسانه‌ها و احساس ناامنی در جامعه، سیاست‌های احساسی و بی‌اثری را به حوزه عدالت کیفری تحمیل می‌کنند. از دیدگاه منتقدان، استفاده ابزاری از نظرسنجی‌های نوبه‌ای را - که پس از بروز حوادث جنایی برگزار می‌شود - نباید با همه‌پرسی‌هایی که برای کنترل قدرت احزاب سیاسی و تضمین موازین حقوق بشری انجام می‌شود، یکی دانست. جنبش‌های عوام‌گرایی برخلاف دموکراسی‌های مدرن، با رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی و به رسمیت شناختن دغدغه‌ها و ملاحظات قومی، نژادی و مذهبی در تدوین و اجرای سیاست‌های کیفری سازگاری ندارند و با تأکید بر جرم‌شناسی دیگری، ریشه جرم و ناامنی را در فضایی بیرون از بسترهای سیاسی - اجتماعی جست‌وجو می‌کنند.

سیاستمداران حامی عوام‌گرایی کیفری در کشورهای مختلف با استناد به اینکه مردم توان فهم مسائل و ارائه راهکارهای مناسب را دارند، خود را بی‌نیاز از تحلیل‌های کارشناسی دانسته، تنها از دسته‌ای از یافته‌های علمی حمایت می‌کنند که با دیدگاه‌ها و نگرش عموم مردم همسو باشد. با این حال، پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد به موازات افزایش میزان شناخت و سطح آگاهی‌های عمومی نسبت به جرم و بسترهای اجتماعی - فرهنگی بروز پدیده‌های مجرمانه، نگرش مردم نسبت به عدالت کیفری و روش‌های کنترل جرم نیز به‌طور زیربنایی دگرگون خواهد شد. اگر مردم آگاهی یابند که بیشتر پاسخ‌های کیفری رسمی به جرم، با وجود هزینه‌های گزاف اقتصادی و اجتماعی، از کارایی و اثربخشی لازم برخوردار نیست، سطح انتظارات خود را از ابزارهای کیفری تعدیل کرده، از پاسخ‌های مبتنی بر مبانی علمی که اثربخشی بیشتری دارند، حمایت خواهند کرد.

اگر بپذیریم که گرایش سیاست‌های کیفری به سوی عوام‌گرایی در دهه‌های اخیر در پاسخ به انتظارات عمومی از دولت و نهادهای مسئول تأمین نظم و امنیت بوده است، تولید اطلاعات در مورد پیامدهای این سیاست‌ها و معرفی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های الگوهای جرم‌شناختی سیاست جنایی می‌تواند فشار افکار عمومی را بر دولت‌ها و احزاب سیاسی برای توسل به واکنش‌های غیرعلمی و سرکوب‌گرانه کاهش دهد.

موضوع اصلی این مقاله، استخراج ویژگی‌های عوام‌گرایی کیفری از قوانین، سیاست‌ها و رویه‌های عملی نهادهای عدالت کیفری است. برای شناسایی این ویژگی‌ها تلاش شده است علاوه بر نظام‌های کیفری تطبیقی، سیاست‌های کیفری در ایران نیز بررسی شود. تفکیک

این جلوه‌های عوام‌گرایی فرصت مناسبی را برای توسعه مطالعات تطبیقی و تمرکز بر میزان هم‌گرایی و واگرایی در اتخاذ رویکردهای عوام‌گرایانه میان کشورهای مختلف فراهم می‌آورد. با این همه، از آنجا که تجزیه و تحلیل تمامی ابعاد و ویژگی‌های عوام‌گرایی کیفری در یک مقاله امکان‌پذیر نیست، ویژگی‌های مهم این رویکرد که با اندک تفاوت‌هایی در بیشتر نظام‌های کیفری دیده می‌شود، به عنوان موضوع اصلی مقاله انتخاب شده است. نمادهای هر یک از این ویژگی‌ها در نظام‌های مختلف کیفری به‌طور موضوعی تجزیه و تحلیل شده است. در ابتدای مقاله به تجربه حرکت‌های توده‌ای و نیز جایگاه افکار عمومی و نظرسنجی‌های نوبه‌ای در شکل‌گیری سیاست‌های کیفری در دموکراسی‌هایی با جمعیت نسبتاً محدود پرداخته شده است. سپس فضای احساسی و هیجانی حاکم بر سیاست‌گذاری کیفری، به‌ویژه پس از وقوع حوادث جنایی مهم که در سطح ملی رسانه‌ای می‌شوند، مد نظر قرار گرفته است. در ادامه، استفاده ابزاری از خواست عمومی و استناد غیرعلمی به درخواست‌های مردمی در راستای توجیه سیاست‌های عوام‌گرا تشریح شده است. مسئله فرافکنی در شناسایی عوامل ناکامی سیاست‌های کیفری سخت‌گیرانه و عدم پذیرش ناتوانی سیاست‌های عوام‌گرا در کنترل مؤثر جرم، ویژگی نهایی مورد بحث در این مقاله است. به لحاظ جنبه تطبیقی موضوع، در انتهای هر یک از ویژگی‌های عوام‌گرایی به نمادهایی از این ویژگی در سیاست کیفری ایران نیز اشاره شده است.

۱. سیاست‌گذاری کیفری مبتنی بر همه‌پرسی و مداخله مستقیم مردم

عوام‌گرایی کیفری مانند عوام‌گرایی سیاسی نسبت به اصول دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، بدبین است. از این دیدگاه، مداخله مجلس قانون‌گذاری در سیاست‌گذاری سبب می‌شود دیدگاه‌های مردم در سیاست‌ها گنجانده نشود. چه بسا، نمایندگان مجلس سیاست‌هایی را تصویب کنند که با خواست عمومی جامعه سازگاری و تفاهم نداشته باشد. این رویکرد بر این پیش‌فرض استوار است که مردم باورهای هماهنگ و یکسانی در زمینه شیوه کنترل جرم و بی‌نظمی دارند.

به‌گمان سیاستمداران عوام‌گرا، دوره‌ای که در آن تنها شمار اندکی از افراد توانایی تشخیص مشکلات اجتماعی و ارائه راهکارها را داشته باشند، به پایان رسیده است و عموم مردم نسبت به همه امور از جمله مسائل عدالت کیفری آگاهند و توانایی طراحی راهکارهای مناسب را دارند. این دیدگاه را می‌توان در گفتمان مقام‌های رسمی سیاست جنایی برخی از کشورهای اروپایی به روشنی دید.^۱

طرفداران مداخله مردم در سیاست‌گذاری کیفری بر این باورند که چون کارشناسان و نخبگان عدالت کیفری بزه‌دیدگی را تجربه نکرده‌اند، از پیامدهای زیان‌بار جرم آگاهی ندارند و از این رو نمی‌توانند به‌طور کامل مشکلات و دغدغه‌های بزه‌دیدگان را درک کنند. درحالی‌که

۱. برای نمونه، نخست‌وزیر دانمارک در یکی از سخنرانی‌های خود در حوزه عدالت کیفری می‌گوید: «ما به متخصص نیاز نداریم. مردم دانمارک نباید آنچه را که متخصصان به عنوان بهترین راهکار بیان می‌کنند، بپذیرند. در حال حاضر همه ما متخصص و کارشناس هستیم» (Balvig, 2004, p.169).

عموم مردم و به‌طور خاص بزه‌دیدگان که با آثار جرم دست و پنجه نرم می‌کنند، با درک بهتر و واقعی‌تر پیامدهای جرم، می‌توانند نقش فعال‌تری در تدوین سیاست‌های مؤثر مبارزه با جرم داشته باشند^۲. از این رو، عوام‌گرایی کیفری به‌شدت از حرکت‌های توده‌ای و روش‌های مستقیم مداخله مردم در سیاست‌گذاری کیفری مانند همه‌پرسی، تجمع، تظاهرات و راه‌اندازی کمپین حمایت می‌کند.

باین‌حال، منتقدان عوام‌گرایی کیفری بر این باورند که مداخله مردم در سیاست‌گذاری ضروری و مطلوب نیست. از دیدگاه آن‌ها مردم آگاهی چندانی نسبت به واقعیت‌های جرم و نظام عدالت کیفری ندارند و این امر ممکن است به اتخاذ سیاست‌های غیرمنطقی و ناکارآمد بیانجامد. بنابراین، با وجود تأکید بر ضرورت حضور مردم در سایر عرصه‌های سیاست‌گذاری، مداخله مردم در حوزه سیاست‌گذاری کیفری باید به حداقل ممکن کاهش یابد. از سوی دیگر، اطلاعات مردم در حوزه عدالت کیفری به میزان زیادی تحت تأثیر بازنمایی رسانه‌های سوژه‌های عدالت کیفری و نیز تفسیرها و برداشت‌های همکاران، اقوام و دوستان از موضوع است. تمرکز رسانه‌ها معمولاً بر جنبه‌های احساسی و هیجانی پدیده‌های مجرمانه و نیز بزرگ‌نمایی جنبه‌های خاصی از موضوع برای جلب مخاطب است و این رویکرد به‌ندرت از الگوهای کنترل جرم مبتنی بر عوامل زیربنایی که نتایج آن در درازمدت مشخص می‌شود، حمایت می‌کند.

در واقع، مردم به عدالت کیفری در وهله اول به عنوان یک موضوع اخلاقی می‌نگرند و اینکه عدالت اقتضا دارد که مجرم به سزای اعمالش برسد و به شدت مجازات شود. هر چند پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد به‌موازات افزایش آگاهی‌های عمومی نسبت به جرم، نگرش مردم در خصوص نوع و ماهیت سیاست‌های کیفری تغییر می‌یابد. واکنش اولیه افکار عمومی نسبت به رویدادهای مجرمانه معمولاً سخت‌گیرانه است و پاسخ‌های قضایی را بسیار خفیف و ناعادلانه می‌داند. اما هنگامی که مردم با واقعیت‌های پرونده از جمله علل و عوامل وقوع جرم، ویژگی‌های فردی و اجتماعی مرتکب و نقش بزه‌دیده در ارتکاب جرم آشنا می‌شوند، همراهی بیشتری با سیاست‌های قضایی منطقی و غیراحساسی از خود نشان می‌دهند (Keijser, et.al, 2007, pp.131-161).

آگاهی مردم نسبت به هزینه‌های گزاف واکنش‌های کیفری و تأثیر آن بر کاهش

۲. در سال ۱۹۹۷م، وزیر کشور وقت انگلستان پس از پیروزی حزب کارگر در انتخابات، با تأکید بر نقش مردم در سیاست‌گذاری کیفری بیان کرد: «متخصصان، کارشناسان و نخبگان که از منظر حقوق بشر و آزادی، سیاست‌های کیفری را تدوین می‌کنند، نسبت به مشکلات افرادی که از جرم متأثر شده‌اند آگاهی ندارند. بنابراین ضروری است که دولت نه تنها صدای گروه‌های خاص را بشنود و به آن‌ها توجه کند، بلکه در وهله اول باید به دغدغه‌ها و دیدگاه‌های مردم عادی که در مناطقی زندگی می‌کنند که جرم در آن ارتکاب یافته، توجه کند» (Ryan, 1999, pp.12-13). بدیهی است این‌گونه اظهارنظرهای سیاسی مغایر یافته‌های بزه‌دیده‌شناسی مبنی بر درون‌طبقه‌ای و نه بین‌طبقه‌ای دانستن بزهکاری است. یعنی، برخلاف تصور عمومی در بسیاری از جرایم، بزهکار و بزه‌دیده هر دو متعلق به یک طبقه اجتماعی‌اند و اتخاذ رویکردهای سرکوبگرانه منجر به حاشیه رانده شدن بیشتر طبقات محروم و تولید یک طبقه مجرمانه خواهد شد.

بودجه بخش‌های حمایتی مانند آموزش و بهداشت، موجب تعدیل و منطقی‌تر شدن انتظارات عمومی از نظام عدالت کیفری خواهد شد. آشنایی افکار عمومی با بسترهای اجتماعی - اقتصادی، گرایش به رفتارهای مجرمانه و اینکه بدون ایجاد هرگونه تغییر در متغیرهای تأثیرگذار بر جرم نمی‌توان به کاهش جرم امیدوار بود، به یقین سطح اتکای باورهای مردم به ابزارهای کیفری را کاهش خواهد داد.

علاوه بر این، الگوی مداخله مستقیم مردم در سیاست‌گذاری از طریق همه‌پرسی معمولاً در شرایطی انجام می‌شود که اطلاعات کافی نسبت به موضوع در اختیار افکار عمومی قرار نمی‌گیرد یا بحث‌های کارشناسی مطرح‌شده در مناظره‌های تخصصی در سایه پردازش ژورنالیستی و رسانه‌ای از متن به حاشیه رانده می‌شود.

با وجود این انتقادات، پیشگامان حرکت‌های توده‌ای و مداخله مردم در سیاست‌گذاری همچنان بر استفاده از روش همه‌پرسی و نظرخواهی مستقیم از مردم در مورد مسائل فنی عدالت کیفری تأکید می‌ورزند. جلوه‌هایی از این رویکرد را می‌توان در برخی از نظام‌های کیفری، به ویژه دموکراسی‌های با جمعیت محدود، مانند ایرلند و نیوزیلند به موازات وقوع حوادث جنایی مهم به‌روشنی دید. در ایرلند، در حالی که سیاست‌گذاران کیفری تحت تأثیر فشار افکار عمومی از سیاست‌های سخت‌گیرانه نسبت به متهمان و مجرمان حمایت می‌کنند، دادگاه‌ها به استناد قانون اساسی مبنی بر ضرورت رعایت موازین دادرسی عادلانه، معمولاً از رویه‌های توأم با ملایمت و رعایت حقوق بشر طرفداری می‌کنند. موضوع «بازداشت پیش از محاکمه» (Pre-Trial Detention) نمونه مناسبی برای توصیف این رویکرد است. بر اساس رویه قضایی ایرلند، موارد بازداشت پیش از محاکمه و مرحله تحقیقات مقدماتی باید به حداقل کاهش یابد و نمی‌توان به بهانه پیشگیری از تکرار جرم، متهمان را توقیف کرد.^۳ به گمان قضات ایرلندی بازداشت افراد با هدف پیشگیری از جرم، نوعی جرم‌انگاری قصد مجرمانه محسوب می‌شود و با اصول بنیادین حقوق کیفری مغایرت دارد.^۴

باین‌حال، برخی از مقام‌های سیاست جنایی در ایرلند بر این باورند که افزایش صدور «قرار کفالت» (Bail) از طرف دادگاه‌ها که از ۳۹۹۱ مورد در سال ۱۹۹۳م به ۶۹۵۶ مورد در سال ۱۹۹۶م افزایش یافت، موجب افزایش نرخ بزهکاری در این کشور شده است. دیدگاه مردم و سیاستمداران این بود که نظام قضایی ایرلند در میان کشورهای اروپایی بیشتر از همه به قرار کفالت متوسل می‌شود. بر این اساس برای کاهش اختیارات قضات در زمینه منع صدور قرار کفالت در مورد متهمان جرایم شدید، در سال ۱۹۹۶م یک همه‌پرسی برگزار شد و ۷۵ درصد شرکت‌کنندگان به این پیشنهاد رأی مثبت دادند. در سال ۱۹۹۷م و بر مبنای نتایج این همه‌پرسی «قانون صدور قرار تأمین» (Bail Act) (1997) اصلاح شد. براساس ماده ۲ این قانون به قاضی اجازه داده شد که از صدور قرار کفالت در راستای پیشگیری از جرم اجتناب ورزد. این ماده پیش‌بینی کرد که دادگاه در زمان تصمیم‌گیری در زمینه قرار کفالت باید موضوعاتی از قبیل سابقه کیفری متهم،

3. People (AG) v. O'Callaghan (1966)

4. People (DPP) v. Ryan (1989)

ماهیت و شدت جرم ارتكابی را لحاظ کند. طرفداران این رویکرد معتقدند که این رویه موجب کاهش ارتكاب جرم در زمان آزادی به قید وثیقه شده است. با این حال به گمان منتقدان مراجعه به همه‌پرسی از آنجا که قانون قرار کفالت تا سال ۲۰۰۰م به مرحله اجرا درنیامد، کاهش ارتكاب جرم در فاصله سال‌های ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹م را نیز نمی‌توان ناشی از این تحول در قانون دانست (Campbell, 2008, pp.559-573).

رد پای استفاده از روش همه‌پرسی برای سیاست‌گذاری کیفری را می‌توان در کشور نیوزیلند نیز پیدا کرد. از سال ۱۹۹۳م در نظام حقوقی این کشور، یک نوع همه‌پرسی مشورتی و غیرالزام‌آور و البته مشروط به درخواست حداقل ۲۵۰ هزار نفر پیش‌بینی شده است که از طریق آن دولت می‌تواند از نگرش مردم نسبت به موضوع‌های گوناگون آگاهی یابد (Indermaur, 2008, p.63). هرچند نتایج این نظرسنجی‌ها الزامی برای دولت ایجاد نمی‌کند، ولی دولت با مهم تلقی کردن نظر مردم، نتایج همه‌پرسی را به شکل‌های مختلف در قوانین گنجانده است.

برای نمونه در سال ۱۹۹۹م این کشور شاهد یک همه‌پرسی بود که در آن از مردم در زمینه چگونگی رفتار با مجرمان و بزه‌دیدگان پرسش شد. این همه‌پرسی پس از آن انجام شد که مجرمی که ۵۶ فقره محکومیت کیفری داشت و براساس مقررات آزادی مشروط از زندان آزاد شده بود، به زن میان‌سالی حمله برد و وی را به شدت مضروب کرد. پس از وقوع این جرم، فرزند بزه‌دیده با همکاری سازمان‌های دفاع از بزه‌دیدگان یک جنبش کارزار تبلیغاتی علیه مقررات آزادی مشروط به‌راه انداخت و خواستار اصلاح آن شد. در این فضا، دولت نیز برای نشان دادن حساسیت خود نسبت به این حادثه، یک همه‌پرسی برگزار کرد. در این همه‌پرسی از مردم سؤال شد که «آیا با اصلاح نظام عدالت کیفری در راستای تأکید بر نیازهای بزه‌دیدگان، جبران دولتی خسارت وارده، جبران خسارت توسط مجرم، تعیین حداقل مجازات اجباری و گماردن مجرمان جرایم خشونت‌آمیز به کارهای سخت نظر موافق دارند یا خیر؟» همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد بیش از ۹۱ درصد شرکت‌کنندگان به این پرسش جواب مثبت دادند.

نتایج این همه‌پرسی به سرعت در محتوای قوانین جدید تأثیر گذاشت؛ به‌گونه‌ای که «قانون بزه‌دیدگان» (Victims of Crime Act '2002)، «قانون تعیین مجازات» (Sentencing Act 2002) و «قانون آزادی مشروط» (Parole Act 2002) بر مبنای نتایج همه‌پرسی تصویب شد. بر اساس قانون بزه‌دیدگان، دادستان ملزم است تمامی تدابیر معقول را انجام دهد تا اطمینان یابد که دادگاه از «اظهارات بزه‌دیده در مورد تأثیر جرم بر خود» (Victim Impact Statement) مطلع شده است. همچنین براساس قانون آزادی مشروط، مرتکبان جرم‌های شدید مانند قتل، جرایم جنسی و دیگر جرایم خشونت‌آمیز به حبس طولانی‌مدت بدون حق استفاده از آزادی مشروط محکوم می‌شوند. در این قانون، ایجاد خطر برای امنیت اجتماع تنها معیار ارزیابی استحقاق یا عدم استحقاق محکوم برای بهره‌مندی از آزادی مشروط تعیین شد. علاوه بر این حداقل مدتی که محکوم باید قبل از آزادی مشروط در زندان سپری کند، از ۱۰ به ۱۷ سال

افزایش یافت. کسانی که به حبس بیش از ۲ سال محکوم شده‌اند، در صورت وجود خطر تکرار جرم، از آزادی پیش از موعد محروم شده و تا پایان دوران محکومیت در زندان به‌سر خواهند برد. علاوه‌براین، اگر جرم ارتكابی از جمله جرایم شدید باشد قاضی باید حداکثر مجازات را تعیین کند. (Pratt, 2008, pp.31-44).

نتایج این همه‌پرسی علاوه بر ایجاد تغییر در قوانین، به بهانه‌ای برای انتقاد از رویه دادگاه‌ها تبدیل شد. وزارت دادگستری قضات را تحت فشار قرار داد تا در زمان تعیین کیفر، به انتظارها و خواسته‌های عمومی که در همه‌پرسی اعلام شده توجه کنند. این روش پس از مدتی بر عملکرد قضات تأثیر گذاشت و دادگاه‌ها برای مصون ماندن از انتقادهای سیاستمداران در خصوص ارفاق نسبت به مجرمان، به سیاست‌های قضایی سخت‌گیرانه متوسل شدند. در نتیجه پس از مدتی، میانگین طول مدت حبس ۷۵ درصد افزایش یافت و از ۸ به ۱۴ ماه تبدیل شد (Roberts, 2003, pp.249-271).

در نگاه اول ممکن است تصور شود که اجرای این اصلاحات قانونی بیانگر دیدگاه‌ها و دغدغه‌های مردم در زمینه افزایش جرم و ناامنی است و مخالفت با آن در تعارض با اصول اولیه دموکراسی در زمینه احترام به عقاید مردم است. با این حال، به نظر می‌رسد به‌سختی بتوان این‌گونه همه‌پرسی‌ها را تبلور دیدگاه واقعی مردم در حوزه عدالت کیفری دانست. برای نمونه، همه‌پرسی نیوزیلند در شرایطی برگزار شد که احساسات عمومی تحت تأثیر یک حادثه مهم جنایی و تبلیغات رسانه‌ای سازمان‌های مدافع حقوق بزه‌دیدگان به‌شدت جریحه‌دار شده بود. در این شرایط هرگونه مخالفت با نتیجه همه‌پرسی به مثابه نوعی دفاع از مجرمان تلقی می‌شد. شیوه طرح پرسش در این فضای احساسی نیز به‌گونه‌ای بود که پاسخ را به شرکت‌کنندگان القا می‌کرد.

هرچند سیاست‌های کیفری عوام‌گرا که از رهگذر همه‌پرسی عمومی تصویب شده محدودند، اما در نظام‌هایی که تحت تأثیر عوام‌گرایی کیفری قرار گرفته‌اند، از گونه‌های دیگر حرکت‌های توده‌ای مانند برگزاری تجمع، تشکیل کمپین (Cam-paign) و جمع‌آوری امضا به‌طور گسترده‌ای استفاده می‌شود. در این روش‌ها پس از وقوع حوادث جنایی مهم، اشخاص و گروه‌های مختلف به‌ویژه «گروه‌های فشار» (Pressure Groups) با انجام تبلیغات فراوان تلاش می‌کنند با جلب حمایت‌های مردمی برای تصویب سیاست‌های کیفری عامه‌پسند مقام‌های سیاست جنایی را تحت فشار قرار دهند. از این‌رو، بسیاری از سیاست‌های کیفری عوام‌گرا از رهگذر تلاش‌ها و مطالعات کمیسیون‌های اصلاح قوانین یا هیئت‌های مشورتی تدوین نشده‌اند، بلکه بیشتر تحت تأثیر فشار کارزارهای خیابانی و یا رسانه‌ای مراحل تصویب را سپری کرده‌اند. (Freiberg, and Gelb, 2008, pp.1-14) برای نمونه، فرایند پیشنهاد «Three Strikes and You're Out» (قوانین سه ضربه و سپس اخراج) (Dzur, and Mirchandani, 2007, pp.151-175) و همچنین بسیاری از قوانین مربوط به «آگاه ساختن جامعه محلی نسبت به محل سکونت مجرمان جنسی»

(Community Notification)، به‌ویژه قانون مگان در آمریکا^۵، متأثر از این‌گونه حرکت‌های مردمی و کارزارهای تبلیغاتی بوده است. جلوه‌هایی از تأثیر اعتراض‌ها یا حمایت‌های مردمی عمومی بر سیاست‌های کیفری و رویه‌های عملی نهادهای عدالت کیفری در ایران را می‌توان در اعتراض‌های عمومی و تجمع مردم در برابر دادگستری‌های مراکز استان و شهرستان، در پی وقوع برخی از وقایع مجرمانه مهم و درخواست رسیدگی فوری و اعمال مجازات‌های شدید نسبت به متهمان، به‌روشنی مشاهده کرد. علاوه‌براین، طرح انتظارات عمومی از دستگاه قضایی و پلیس در تریبون‌های نماز جمعه، راهپیمایی‌های نمادین در اعتراض به عملکرد نهادهای رسمی در برابر فساد یا تشکر از نیروی انتظامی و دستگاه قضایی در اجرای قاطعانه طرح مقابله با افرادی که «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند و گرداندن آن‌ها در میدان‌ها و اماکن عمومی شهر را نیز باید در همین راستا تجزیه و تحلیل کرد.

اعتراض‌های عمومی ممکن است در نهایت به تحول واقعی در پاسخ‌های تقنینی یا قضایی نیتجامد، ولی در بسیاری از موارد نظام حقوقی را وادار به اتخاذ واکنش‌های فوری، هرچند نمادین می‌کند. برای نمونه، می‌توان به اقدام برخی از نمایندگان مجلس به تهیه و پیشنهاد «طرح الحاق موادی به قانون مجازات اسلامی در خصوص جرایم ناشی از اهانت به اقوام ایرانی»، پس از چاپ کاریکاتور اهانت‌آمیز به یکی از اقوام ایرانی در یکی از روزنامه‌ها اشاره کرد. در پی برگزاری تجمع‌های اعتراض‌آمیز به چاپ این کاریکاتور در مناطق غربی کشور، برخی از نمایندگان مجلس برای فرونشاندن خشم و نفرت عمومی و احساسات جریحه‌دار شده مردم آن منطقه، به‌طور شتاب‌زده طرحی را پیشنهاد کردند که براساس آن برای جرم توهین به اقوام ایرانی مجازات جداگانه‌ای در نظر گرفته می‌شد. این اقدام مجلس در حالی انجام شد که بر اساس نظریه‌های کارشناسی، طرح یادشده حاوی نکته جدیدی نبود و جرم‌انگاری این رفتار پیش‌تر در قوانین مختلف مانند قانون مطبوعات و قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی شده بود (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۵). با این حال، پس از فرونشستن فضای احساسی و هیجانی که طرح در آن تهیه شده بود، مخالفت اصولی و منطقی برخی از نمایندگان مجلس باعث شد که در نهایت این طرح به تصویب نرسد (مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۳۱ خرداد ۱۳۸۵، صص ۲۶-۲۳).

۵. «مگان کانکا» (Megan Kanka) دختر ۷ ساله‌ای بود که در سال ۱۹۹۴ م به‌وسیله مجرم جنسی سابقه‌داری که در همسایگی آن‌ها سکونت داشت، مورد تجاوز قرار گرفت و به قتل رسید. به دنبال وقوع این حادثه و بازتاب وسیع آن در رسانه‌ها، قانون مطلع ساختن جامعه نسبت به محل سکونت مجرمان جنسی در سطح ایالتی تصویب شد. این قانون برای یادبود بزه‌دیده حادثه، «قانون مگان» (Megan's Law) نام‌گذاری شد. پس از گذشت کم‌تر از دو سال از تصویب قانون در سطح ایالتی، در سال ۱۹۹۶ م دولت مرکزی نیز در سطح فدرال قانون مگان را تصویب کرد. براساس این قانون، خانواده‌ها می‌توانند از بانک اطلاعات مجرمان جنسی مطلع شوند (Pratt, 2000, pp. 135-151).

ارزیابی سیاست‌های کیفری متأثر از مداخله مستقیم مردم بیانگر آن است که با وجود تأثیر کوتاه‌مدت آن در جلب رضایت عمومی و اقناع ظاهری افکار عمومی، این تدابیر از اثربخشی لازم برخوردار نبوده، در درازمدت گاهی موجب روند رو به رشد بزهکاری و نیز افزایش انتظارات عمومی از پاسخ‌های کیفری می‌شود.

سیطره جنبه‌های احساسی و هیجانی بر تحلیل‌های کارشناسی

تأثیرپذیری از فضای احساسی و هیجانی حاکم بر اجتماع، یکی دیگر از ویژگی‌های سیاست‌های کیفری عوام‌گراست. با وجود نقش فعال جرم‌شناسان و پژوهش‌های علوم جنایی تجربی در تدوین سیاست‌های کیفری در چند دهه گذشته، به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر با نفوذ رویکردهای عوام‌گرایانه و ایدئولوژی‌های سیاسی، تأثیر یافته‌های علمی در شکل‌گیری سیاست‌های کیفری به تدریج رو به کاهش نهاد. به باور برخی از پژوهشگران، در گذشته جرم‌شناسی نقش فعالی در تدوین سیاست‌های کنترل جرم داشت. علاوه بر این، از دهه پنجاه به بعد اصلاحات کیفری بسیاری تحت تأثیر آموزه‌های جرم‌شناسی انجام شد. این دوره هم‌زمان بود با اندیشه‌هایی که بزهکاری را نتیجه عدم جامعه‌پذیری فرد می‌دانست و بر استفاده از الگوی رفاهی و ضرورت بازپذیری اجتماعی مجرم از طریق اعمال راهکارهایی مانند عفو، تعلیق مراقبتی و اجرای برنامه‌های اصلاح و درمان مجرمان در زندان تأکید می‌کرد. سیاستمداران نیز به توانایی‌های علم جرم‌شناسی در شناخت بزهکاری و ارائه راه‌حل‌های عملی برای مهار آن اعتماد بیشتری داشتند. علاوه بر این، پژوهشگران با حضور در نشست‌های کارشناسی در رسانه‌های گروهی به تحلیل عوامل وقوع جرم و مؤثرترین روش‌های کنترل جرم می‌پرداختند.

باین‌همه، از اواخر دهه هفتاد این شرایط دستخوش تغییر شد و تحت تأثیر فشار افکار عمومی و دغدغه‌های احزاب سیاسی بهره‌گیری از آموزه‌ها و یافته‌های جرم‌شناسی در سیاست‌گذاری کیفری کاهش پیدا کرد. رسانه‌های گروهی و تحلیل‌های ژورنالیستی در مقایسه با نظریه‌ها و یافته‌های جرم‌شناختی سهم بیشتری در شکل‌گیری برداشت‌های عمومی نسبت به موضوع‌های عدالت کیفری برعهده گرفتند و در نتیجه فعالیت جرم‌شناسان به مراکز دانشگاهی محدود شد. سیاست‌های کیفری از سوی کمیته‌ها و کارگروه‌های سیاسی تدوین شد، نه کارشناسان علوم جنایی تجربی. گاهی محورهای اصلی سیاست‌های کنترل جرم در نشست‌هایی مطرح شد که بیشتر به گردهمایی‌های حزبی و مناظره‌های تلویزیونی شباهت داشت تا نشست‌های تخصصی و کارشناسی (Garland, 2000, pp.347-375). برای نمونه، پیشنهاد تصویب قوانین سه ضربه در کشور انگلستان برای اولین بار در سال ۱۹۹۳م در همایش حزب محافظه‌کار مطرح شد. در این گردهمایی وزیر کشور، تصویب قوانین سه ضربه را به عنوان بخشی از طرح بیست‌وهفت‌گانه خود جهت اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه در نظام عدالت کیفری پیشنهاد کرد. در این طرح، علاوه بر قانون سه ضربه و حتی دو ضربه نسبت به مجرمان جنسی و مجرمان جرایم خشونت‌آمیز، برنامه‌هایی برای «اجرای واقعی کیفر» (Truth in Sentencing) از طریق

حذف آزادی مشروط و افزایش مدت نگهداری مجرمان در زندان و تعیین حداقل مجازات اجباری برای فروشندگان مواد مخدر پیش‌بینی شده بود (Jones, and Newburn, 2006, pp.785-787).

سیطره فضای احساسی بر گفتمان منطقی و علمی به‌ویژه پس از وقایع مجرمانه حساسیت‌برانگیز و بازنمایی رسانه‌ای اغراق‌آمیز آن، بسته‌های مناسبی را برای ظهور اندیشه‌های عامه‌پسند فراهم می‌کند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰، ۵۱-۴۲). در این شرایط رسانه‌ها همسو با سیاستمداران و با تحریک احساسات عمومی تحلیل‌های علمی و دیدگاه‌های کارشناسی را به حاشیه می‌رانند. تأکید بر جنبه‌های نمادین تصویب قوانین سه ضربه در آمریکا و نادیده انگاشتن مبنای کیفرشناختی آن، یکی دیگر از ویژگی‌های عوام‌گرایی را آشکار می‌سازد. وقوع دو حادثه مرگ‌بار در فاصله زمانی نزدیک به هم و بازنمایی رسانه‌ای گسترده آن در سطح ملی و نیز همسویی دیدگاه رسانه‌ای با دغدغه‌های سیاستمداران موجب شد تا اندیشه‌های مخالفان تصویب این قانون و استدلال‌های مبتنی بر ناکارآمدی این‌گونه سیاست‌ها مورد توجه قرار نگیرند.

هرچند برخی از تحلیل‌گران بر این باورند که جرم‌شناسان نیز در تصویب این قوانین بی‌تقصیر نیستند. اگر پیش از تصویب قوانین سه ضربه، یافته‌های جرم‌شناسی می‌توانست گزینه‌ها و انتخاب‌های مناسب و مؤثری را ارائه کند، احتمال تصویب قوانین سه ضربه نیز کاهش می‌یافت (Rubin, 1999, pp.1-34). با این حال، نباید از یاد برد که هزینه‌های مقاومت در برابر چنین سیاست‌هایی معمولاً بسیار بالاست و به مثابه مخالفت با منافع عمومی و اجتماع تلقی شده، به شدت محکوم و تخطئه می‌شود.

سیاست‌گذاری کیفری در ایران نیز از حاکمیت فضای احساسی و اولویت یافتن ملاحظات سیاسی بر رویکرد علمی بی‌نصیب نمانده است. برای نمونه در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی طرح‌ها و لوایحی چون «طرح اصلاح قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز می‌کنند»، «طرح ممنوعیت فعالیت شرکت‌ها و مؤسسات با ساختار هرمی یا شبکه‌بی‌انتهای»، «طرح اصلاح ماده ۱۸۸ قانون آئین دادرسی کیفری» و «لایحه الحاق یک ماده به قانون مجازات اسلامی در خصوص نحوه نظارت بر مجرمان سابقه‌دار» به دلیل همسویی با دیدگاه‌های عوام‌گرایانه به سرعت در دستور کار نظام قانون‌گذاری قرار گرفت و برخی از آن‌ها به تصویب رسید (امیدی، ۱۳۸۷، صص ۴۸-۵۳).

رد پای حاکمیت رویکرد احساسی و هیجانی در نظام قانون‌گذاری را می‌توان در تصویب یک فوریت «طرح تشدید مبارزه با جرایم خشونت‌بار» (۹ مرداد ۱۳۹۰) در دوره هشتم مجلس شورای اسلامی نیز مشاهده کرد. وقوع چندین حادثه قتل در تیرماه ۱۳۹۰، ماجرای قتل پل مدیریت و قتل قوی‌ترین مرد ایران در کرج و بازتاب گسترده رسانه‌ای آن، بحث نامنی‌های ناشی از این‌گونه جرم‌های خشونت‌بار و ضرورت برخورد قاطع با آن را به یک مطالبه عمومی تبدیل کرد. (روزنامه هفت صبح، ۱۳۹۰، صص ۳-۱؛ روزنامه شرق، ۱۳۹۰، ص ۳۰) در واقع نمایندگان پیشنهاد دهنده این طرح‌ها، به‌دور از دغدغه‌های

علمی و مبنای کارشناسی، تنها درصدد ارائه پاسخ‌های مقطعی و فوری به انتظارات عمومی‌اند و پیامدهای سوء این انتخاب‌ها را در درازمدت مد نظر قرار نمی‌دهند. ایراد اصلی این رویه قانون‌گذاری کیفری تأثیرپذیری شدید آن‌ها از فضای احساسی، هیجانی و رسانه‌ای حاکم بر جامعه و فقدان ارزیابی علمی است. یافته‌های علمی نشان می‌دهد این تدابیر شتابزده به دلیل درک نادرست از واقعیت‌های مجرمانه، در عمل نمی‌توانند تأثیر چندانی در پیشگیری از جرم داشته باشند. حاکمیت فضای احساسی گاهی باعث می‌شود حتی در مواردی که میزان اثربخشی این تدابیر در معرض تردید قرار دارد، تحت تأثیر فشارهای سیاسی و مطالبات عمومی اجرای این رویه‌ها همچنان استمرار یابد (فرجیها، ۱۳۹۰). این در حالی است که منطق علمی اقتضا دارد در صورت اثبات عدم کارایی و بی‌اثر بودن این سیاست‌ها، اجرای آن متوقف شود. اما با نفوذ رویکردهای عوام‌گرا، نقش ارزیابی‌های علمی و بی‌طرفانه در نظام عدالت کیفری به حاشیه رانده شده، توسل ناسنجیده و غیرعلمی به انتظارات مردم از حکومت در زمینه تأمین امنیت بهانه‌ای برای استمرار این مداخله‌های بی‌اثر می‌شود.

۲. استناد غیرعلمی و ابزارگرایانه به خواسته‌ها و مطالبات مردم

برخی از مقام‌های سیاست‌جنایی با آگاهی از ضعف مبانی نظری سیاست‌های عوام‌گرا در صدد توجیه و مشروع جلوه دادن این سیاست‌ها برمی‌آیند. استناد مکرر به انتظارات عمومی و مطالبات مردم از نهادهای مسئول کنترل جرم یکی از رایج‌ترین روش‌های مورد استفاده این گروه از سیاست‌گذاران است. (محمودی جانکی و مرادی حسن‌آباد، ۱۳۹۰، صص ۲۱۴-۱۷۵) از این دیدگاه همسویی نداشتن با آنچه که از سوی مدیران نهادهای عدالت کیفری منافع عمومی جامعه خوانده می‌شود، به مثابه رویارویی و تقابل با خواست مردم است و در این شرایط هیچ‌یک از احزاب سیاسی حاضر به پذیرش اتهام مقاومت در برابر خواست عمومی نخواهد شد.

یکی از شگردهای مورد استفاده عوام‌گرایان نظرسنجی‌های غیرعلمی است که معمولاً در دوره‌های زمانی خاص که فضاها احساسی و هیجانی در جامعه حاکم است، انجام می‌شود و سیاست‌ها و تدابیر سرکوبگرانه را تأیید می‌کند. عوام‌گرایان معمولاً با طرح پرسش‌های احساسی در میان افکار عمومی جریحه‌دار شده و در عین حال ناآگاه نسبت به واقعیت‌های مجرمانه، پاسخ مثبت یا منفی مورد نظر را از جامعه نمونه اخذ کرده، نتایج آن را به کل اجتماع تعمیم می‌دهند (Nolan, 2009, pp.165-185). این پیمایش‌ها بیشتر حاوی پرسش‌های کلی، انتزاعی و مبهم است و به‌ندرت با اصول نظرسنجی علمی انطباق دارد. برای نمونه از مردم پرسیده می‌شود که آیا با اجرای سیاست‌های سخت‌گیرانه نسبت به مجرمان موافق‌اند یا خیر؟ درحالی‌که اگر پرسش‌ها از حالت انتزاعی خارج شده، شرایط بزهکار و نوع تدابیر سرکوبگرانه اطلاع داده شود، شاید نتایج کاملاً متفاوتی به‌دست آید. استفاده عوام‌گرایان از روش‌های غیرعلمی و طرح پرسش‌های القایی در دوره‌های زمانی خاص، بیشتر نوعی ساده‌سازی مباحث پیچیده عدالت کیفری را در ذهن تداعی می‌کند تا پژوهش علمی.

از این رو، پژوهشگران تردیدهایی نسبت به اثربخشی این گونه سیاست‌های مبتنی بر نظرسنجی‌های عمومی ابراز داشته‌اند. آن‌ها علاوه بر نقد روش‌های مورد استفاده در این پیمایش‌ها، در بسیاری از موارد افکار عمومی را بازنمایی نگرش و دیدگاه توده‌های ناآگاه جامعه می‌دانند.^۶ در این میان تأثیرپذیری افکار عمومی از عواملی مانند پردازش‌های رسانه‌ای نقش بسزایی در ایجاد نگاه بدبینانه نسبت به افکار عمومی داشته است. رسانه‌ها با رویکرد روش‌های هوچی‌گرانه و جنجالی، نقش فراوانی در شکل‌گیری افکار عمومی دارند و آن‌ها را به سوی پاسخ‌های سزاگرایانه سوق می‌دهند (فرجیها، ۱۳۸۵، صص ۸۶-۵۷). از سوی دیگر، تکیه بر افکار عمومی در سیاست‌گذاری لزوماً تضمینی برای حفظ و بقای آرمان‌های دموکراتیک عدالت و انصاف نیست. در نظام‌هایی که شمار زیادی از مردم اهل تسامح و تحمل دیگران یا غیرخودی‌ها نیستند، آرای عمومی می‌تواند به اعمال محدودیت نسبت به حقوق اقلیت‌ها و گروه‌هایی که از مقبولیت عمومی برخوردار نیستند، بینجامد. (مارتین لیپست، ۱۳۸۳، صص ۲۱۰-۲۰۲). علاوه بر این، فضای حاکم بر افکار عمومی، به‌ویژه پس از حوادث مهم جنایی، آکنده از احساسات خشم‌آلود و انتقام‌جویانه است. در این موارد پیروی از افکار عمومی جریحه‌دار شده لزوماً به تحقق عدالت منجر نمی‌شود. در چنین فضایی کارگزاران کیفری به جای پیروی از افکار عمومی باید با حوصله و تدبیر در برابر خواست عمومی مبنی بر توسل به واکنش‌های سرکوبگر مقاومت کرده، بر مبنای اصول علمی و منطقی سیاست‌گذاری کنند.

برخی از جرم‌شناسان تحلیلی بدبینانه و ابزارگرایانه از نگرش سیاستمداران به افکار عمومی ارائه کرده‌اند. برای نمونه آقای «رابرتز» و همکارانش می‌گویند: «اگر به‌طور دقیق به نگرش‌ها و دیدگاه‌های مردم نگرینسته شود، مشاهده می‌شود که سیاستمداران باورها و افکار عمومی را هدایت کرده، آن را به هر سمت که بخواهند سوق می‌دهند. در واقع، آنچه به عنوان سیاست‌های سخت‌گیرانه مورد نظر مردم مطرح می‌شود، بیشتر بیانگر دغدغه‌های سیاستمدارانی است که نظر خود را به مردم تحمیل کرده‌اند» (Rob-erts, et. al, 2003, pp.160-161). آقای «باتمز» نیز در این راستا یادآور می‌شود که سیاستمداران از «سخت‌گیری عوام‌گرا» (Populist Punitiveness) در جهت اهداف و منافع حزبی و سیاسی استفاده کرده، آنچه را که برداشت کیفری مردم تلقی می‌کنند، به نام پاسخ‌گویی به دغدغه‌های عمومی تصویب و اجرا می‌کنند (Bottoms, 1995, p.40). هرچند شاید منصفانه‌تر باشد که از یک سو به تأثیر متقابل رسانه‌ها و افکار عمومی بر شکل‌گیری دغدغه‌های سیاسی مقام‌های سیاست‌جنایی و از سوی دیگر به تلاش

۶. باید به این نکته اشاره کرد که در قرون ۱۷ تا ۱۹ میلادی دیدگاه کاملاً متفاوتی نسبت به افکار عمومی وجود داشته است. در گذشته، زمانی که عبارت افکار عمومی استفاده می‌شد، مراد تنها یک احساس و گرایش نبود، بلکه چیزی بود که بر پایه قضاوت معقول شکل گرفته بود. افکار عمومی افکار آگاهانه نخبگانی بود که عموماً در سالن‌ها، باشگاه‌ها و کافه‌ها و پس از بحث منطقی درباره یک موضوع مهم ابراز می‌شد. بالین‌حال، در قرن اخیر از ویژگی آگاهانه و منطقی بودن افکار عمومی کاسته شده و افکار توده‌ای جایگزین آن شده است (نوبهار، ۱۳۸۷، صص ۴۷-۴۵).

سیاستمداران برای معطوف ساختن افکار عمومی به اندیشه‌های مبتنی بر محاسبه عقلانی و به فراموشی سپردن عوامل زیربنایی ناامنی پرداخته شود. رد پای توسل ابزارگرایانه به واکنش‌های کیفری به بهانه پاسخ‌گویی به نگرانی‌ها و انتظارات مردم را می‌توان در نظام کیفری ایران نیز پیدا کرد. برای نمونه، تحلیل محتوای مذاکرات نمایندگان مجلس شورای اسلامی در فرآیند پیشنهاد و تصویب طرح‌ها و لوایح مبتنی بر اندیشه سخت‌گیری کیفری بیانگر ارجاعات مکرر نمایندگان به دغدغه‌ها و مطالبات مردمی است. نگاهی اجمالی به برخی واژگان مورد استفاده نمایندگان برای توجیه ضرورت تصویب طرح‌های متضمن تشدید پاسخ‌های کیفری بی‌مناسبت نخواهد بود.

الف) تأکید بر «حل مشکلات مردم»، «تأمین امنیت مردم» و «رفع دلواپسی مردم» در دفاع از لایحه الحاق یک ماده به قانون مجازات اسلامی در خصوص نحوه نظارت بر مجرمین سابقه‌دار (مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۷، صص ۱۰-۱۷).

ب) استناد به «مطالبات عمومی»، «انتظار عمومی» و «منافع عمومی» در حمایت از طرح اصلاح ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۲۴ خرداد ۱۳۸۵، صص ۸-۱۲).

ج) ارائه اهدافی مانند «انتظارات مهم مردم» و «توقعات جامعه» در توجیه طرح تشدید مجازات جرایم اخلاف در امنیت روانی جامعه (مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۲ تیر ۱۳۸۷، صص ۱۰-۱۲).

نکته قابل تأمل در تمامی این دلایل توجیهی و استدلال‌ها این است که مشخص نیست تدابیر کیفری پیش‌بینی شده در این طرح‌ها چگونه می‌تواند بر متغیرهای تأمین‌کننده منافع و انتظارات عمومی در حوزه امنیت تأثیرگذار باشد. به عبارت دیگر، گفتمان مورد استفاده مدافعان سزاگرایی مبتنی بر خواست مردم در این مذاکرات و گفتگوها بر یک پیش‌فرض کاملاً غیرعلمی و تردیدپذیر استوار است و آن تأمین امنیت از مجرای تشدید پاسخ‌های کیفری به پدیده‌های مجرمانه است (فرجیپها، ۱۳۹۰).^۷ این در حالی است که به ندرت می‌توان پژوهشی علمی را یافت که از ارتباط معنادار میان اتخاذ این تدابیر و کاهش میزان بزهکاری سخن گفته باشد. گزارش‌های رسمی و گفتمان مقام‌های سیاست جنایی که بر پیامدهای اثربخش این تدابیر تمرکز دارند، معمولاً سازوکارهای سنجش این تأثیرگذاری را به دقت بیان نمی‌کنند.

۷. علاوه بر این، در گفتمان رسمی مدیران نیروی انتظامی بارها مسئله درخواست‌های مردمی از پلیس به عنوان مبنایی برای مداخله‌های انتظامی مطرح شده است (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶)؛ هر چند در این طرح‌ها، روش مورد استفاده برای تشخیص موافقت یا مخالفت افکار عمومی با یک طرح به‌طور دقیق مشخص نشده است. نظرسنجی‌های عمومی که به عنوان دلیل توجیهی برای اجرای برخی از طرح‌های انتظامی استانی مطرح می‌شود (پایگاه خبری تحلیلی پارسینه، لینک خبر: <http://www.parsine.com/fa/pages/?cid=22246>)، معمولاً مبنای روش‌شناختی ندارد و با توجه به بازه زمانی، محدوده مکانی و شیوه طرح پرسش‌ها، به نظرسازی شباهت بیشتری دارد تا نظرسنجی.

۳. فرافکنی در پذیرش علل ناکامی سیاست‌ها و تقسیم‌بندی اعضای جامعه به خودی و غیر خودی

نبود یک راهبرد کنترلی مبتنی بر یافته‌های علمی و ابتلا به روزمرگی در رویکردهای عوام‌گرایانه در درازمدت افزایش روند بزهکاری و کاهش احساس امنیت را به دنبال داشته، تداوم سیاست‌های احساسی و عامه‌پسند را با چالش روبه‌رو می‌سازد. در این شرایط، سیاستمداران عوام‌گرا تلاش می‌کنند به شکل‌های گوناگون از زیر بار پذیرش مسئولیت شکست فرار کنند و به جای تحلیل علمی علل ناکامی و بازنگری در سیاست‌ها، مشی فرافکنی را در پیش گیرند. در اندیشه فرافکنی، به مردم القا می‌شود که ریشه ناامنی گروه‌ها و اشخاصی‌اند که منافع خود را در خطر دیده‌اند و کمر همت بسته‌اند تا با هدف تأمین امنیت مقابله کنند. از دیدگاه عوام‌گرایان این دشمنان بر دو گروه‌اند: اول، کسانی که از جنس اکثریت شهروندان مطیع قانون نیستند و با اقدام‌های خود نظم اجتماع را برهم می‌زنند. دوم، نخبگان و کارشناسان طرفدار حقوق اقلیت ناقض قانون‌اند که تلاش می‌کنند از طریق مقابله با سیاست‌های موردپسند مردم، موقعیت و جایگاه مناسبی را در سیاست‌گذاری‌های عدالت‌کیفری برای خود دست‌وپا کنند و اعتبار از دست‌رفته خود را بازیابند.

در واقع، سیاست‌های کیفری عوام‌گرا جامعه را به دو گروه «خودی» (Self) و «دیگری» (Other) تقسیم می‌کنند. در گروه خودی افراد «تربیت شده» (Civilised)، «مطیع قانون» (Law-abiding) و «اکثریت اخلاقی» (Moral Majority) قرار می‌گیرند. گروه دیگر متشکل از گروه‌های خطرناکی است که باید شناسایی، کنترل، قرنطینه، طرد و خنثی شوند. بر مبنای این گفتمان، افرادی که در گروه «دیگران» قرار می‌گیرند با واکنش‌های سخت‌گیرانه و خشونت‌بار روبه‌رو می‌شوند (Jewkes, 2004, pp.68-69).

اتخاذ این رویکرد در تقابل با درک جرم‌شناسانه مبتنی بر روش مطالعات خوداظهاری از جرم است، مبنی بر اینکه این فقط دیگران نیستند که مرتکب جرم می‌شوند، بلکه این خود ما هستیم که مرتکب جرم می‌شویم؛ هرچند به لحاظ نوع و ماهیت تفاوت‌هایی میان این دو نوع بزهکاری وجود داشته باشد. به دیگر سخن، بخش مهمی از تفاوت بزهکاری میان این دو گروه، از یک‌سو به دلیل بالاتر بودن میزان رقم سیاه بزهکاری مجرمان یقه سفید، و از سوی دیگر واکنش تبعیض‌آمیز و سخت‌گیرانه نسبت به بزهکاری طبقات محروم جامعه است. از نظر «دیوید گارلند» دیدگاه اول که در پی حذف و طرد مجرمان است در «جرم‌شناسی دیگری» (Criminology of the Other)، و دیدگاه دوم که مبتنی بر اتخاذ رویکرد عقلانی است، در «جرم‌شناسی خودی» (Criminology of the Self) مطرح می‌شود (Garland, 2001, pp.137-138).^۸

۸. در واقع جرم‌شناسی دیگری یک جرم‌شناسی غیرخودی است که بزه‌کاران را اعضای خطرناک جامعه معرفی می‌کند، آن‌ها را متعلق به گروه‌های قومی، نژادی و اجتماعی متفاوتی می‌انگارد که شباهت اندکی با ما دارند و با بقیه اعضای جامعه بیگانه‌اند و برای محافظت و حمایت از مردم باید توان مجرمانه آنان را گرفت و از گذر زندان‌های بلندمدت آن‌ها را از جریان زندگی عادی جامعه خارج کرد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸، ص ۷۴۵).

این گونه‌شناسی به شکلی دیگر در تقسیم‌بندی «گونتر یا کوبس» (Gunther Ja-kobs)، استاد حقوق کیفری دانشگاه بُن، از حقوق کیفری به دو گروه دسته «حقوق کیفری شهروندمدار» (Citizen Criminal Law) و «حقوق کیفری دشمن‌مدار» (Enemy Criminal Law) تبلور یافته است. از دیدگاه یا کوبس، به‌طور استثنایی و در شرایط خاص توسل به حقوق کیفری دشمنان مجاز و مشروع است. به نظر وی کسانی که با علم و آگاهی با نظم حقوقی موجود مخالفانند، حقوق شهروندی خود را از دست داده و در نتیجه دولت می‌تواند با توسل به هرگونه ابزاری با آنان بجنگد. نباید این‌گونه تصور کرد که مراد وی وجود دو حقوق کیفری مستقل از یکدیگر در یک کشور است، بلکه به نظر وی یک حقوق کیفری بیشتر وجود ندارد که ترکیبی است از جنبه‌هایی که بیشتر به شهروند توجه دارند و جنبه‌هایی که مخاطبشان دشمن است. (صدر توحیدخانه، ۱۳۸۸، صص ۴۸۲-۴۸۱).

جلوه‌هایی از این تفکر را می‌توان در واژگان استفاده شده برای توصیف مجرمان در رسانه‌ها و گفتمان رسمی مقام‌های سیاست جنایی دید. گفتمان مورد استفاده نسبت به این گروه از بزهکاران موجب برانگیختن احساس خشم و نفرت عمومی نسبت به آن‌ها شده، هرگونه اقدام کیفری خشن علیه آنان را موجه می‌سازد (مقدسی، ۱۳۹۰، صص ۱۵۵-۱۵۴). از نگاه مدافعان عوام‌گرایی کیفری، تجربه ناموفق سیاست‌های اصلاح و درمان در دهه‌های گذشته نشان می‌دهد که این گروه‌های خطرناک اصلاح‌ناپذیرند و حضور آن‌ها در اجتماع امنیت اکثریت شهروندان مطیع قانون را به خطر می‌اندازد. از این رو تمرکز این رویکرد بر استفاده از روش‌های گوناگون کنترل موقتی یا دائمی خطر مانند اعدام و حبس‌های طولانی‌مدت و اجرای واقعی کیفر است. حاکمیت اندیشه‌های مبتنی بر جرم‌شناسی دیگری بر عرصه سیاست‌گذاری عوام‌گرای کیفری باعث شده، برای تهییج مردم در مبارزه با این افراد از عباراتی مانند جنگ نیز استفاده شود. توسل گسترده به واژه جنگ در سیاست‌هایی مانند «جنگ علیه جرایم» (War on Crimes)، «جنگ علیه مواد مخدر» (War on Drugs) و «جنگ علیه تروریسم» (War on Terrorism) را باید در این راستا تفسیر کرد (دل‌ماس - مارتی، ۱۳۸۸، صص ۱۰۲۹-۱۰۰۹).

از دیدگاه عوام‌گرایی کیفری، علاوه بر مجرمان حتی افراد و گروه‌هایی که مسئولیتی در نظام عدالت کیفری دارند نیز ممکن است با انجام اقدام‌های حمایتی نسبت به مجرمان، در نقض حقوق مردم و ایجاد ناامنی کمک کنند. این گروه نخبه‌نگرانی‌های مردم نسبت به جرم را جدی نمی‌گیرند و با سیاستمدارانی که به دنبال تأمین منافع شهروندان و بزه‌دیدگان‌اند، همکاری نمی‌کنند (Brown, 2001, p.40). قضات، وکلای دادگستری، فعالان حقوق بشر و حقوق‌دانان مدافع رعایت اصول و موازین دادرسی عادلانه، بیشتر از همه در معرض تهاجم عوام‌گرایی کیفری قرار دارند. در گفتمان عوام‌گرایی هرگونه مخالفت با سیاست‌های سخت‌گیرانه و عوام‌گرا، نوعی مقابله با حقوق مردم تلقی شده، با سانسور و تخطئه روبه‌رو می‌شود.^۹

۹. برای نمونه، در ژاپن پس از وقوع حادثه منجر به قتل و تجاوز به یک دختر، رسانه‌های گروهی همگام با سیاستمداران، به شدت به سرزنش و کیل مدافع متهم که براساس اصول بنیادین حقوقی از موکلش دفاع کرده بود، پرداختند و از وی به عنوان دشمن اجتماع یاد کردند (Hamai, and Ellis, 2008, p.82).

در ایران، جلوه‌هایی از نفوذ اندیشه‌های مبتنی بر «جرم‌شناسی دیگری» را می‌توان در اتخاذ واکنش‌های کیفری نسبت به آنچه که مفاسد اجتماعی خوانده می‌شود، مشاهده کرد. برای نمونه، انتساب برخی از نمادهای انحرافات اجتماعی جوانان به توطئه‌های دشمن و بزرگ‌نمایی مخاطرات ناشی از عدم رعایت حجاب شرعی و شیوه پوشش جوانان در برخی از رسانه‌های رسمی و محافظه‌کار، نقش بسزایی در جلب حمایت افکار عمومی برای توجیه مداخله‌های دولتی در این زمینه داشته است. در یکی از این گفتمان‌های رسمی، رویکرد «جرم‌شناسی دیگری» مبنایی برای برچسب زدن بر تعداد کثیری از جوانان و نوجوانان بی‌اعتنا به موازین شرعی در خصوص پوشش قرار گرفته است و این گروه از دختران و پسران جوان با واژگانی چون «پیاپی نظام دشمن»، «مزدبگیر اجانب» و «بمب‌های خنثی نشده» توصیف شده‌اند (فرجیها، ۱۳۸۷).

بدیهی است در این گفتمان درک جرم‌شناسانه از جلوه‌های خرده فرهنگ جوانی جایی ندارد و دشمن‌پنداری اقشار و گروه‌های ناسازگار با هنجارهای رسمی تعیین شده از سوی کارفرمایان اخلاقی، فشار غیرمتمارفی را به نهادهای عدالت کیفری برای برخورد با این پدیده‌ها وارد می‌کند. حمایت از تدابیر سخت‌گیرانه در مقابله با این گونه رفتارهای انحرافی آمیز بر این پیش‌فرض غیرعلمی تکیه دارد که ترویج رفتارهای مغایر با موازین شرعی به دلیل ضعف عملکرد نهادهای کیفری است و اتخاذ شدت عمل کیفری موجب کاهش انحرافات اجتماعی و اصلاح جوانان خواهد شد. این رویکرد با تأکید بر دسیسه مخالفان و دشمنان جامعه و در پناه ترسیم مخالفان فرضی، ناکارآمدی و بی‌اثر بودن این مداخله‌ها را پنهان ساخته، مبنای اقدام‌های دولتی را عمل به وظیفه قانونی در دفاع از جامعه می‌داند.

نتیجه

استفاده ابزاری از خواست و مطالبات عمومی در زمینه تأمین امنیت نقش بسزایی در تداوم حیات عوام‌گرایی کیفری داشته است. رویکردهای عوام‌گرا در واقع بسترهای لازم را برای تحمیل سیاست‌های خاصی بر مردم و به نام خواست مردم فراهم می‌آورد. مراجعه مستقیم به آرای مردم و ساده‌سازی مسائل پیچیده عدالت کیفری و مشروعیت بخشیدن به اقدام‌های سطحی و بدون مبنای نظری، از جمله ویژگی‌های اصلی این رویکرد است. در این فضا، سیاست‌گذاری بندرت از مجرای کمیته‌های تخصصی و کارشناسی انجام می‌شود و رعایت ملاحظه‌های علمی و دغدغه‌های حقوق بشری در کنترل جرم همچون مانع و چالشی بر سر راه دفاع مؤثر از جامعه ارزیابی می‌شوند.

در این میان، نقش بازنمایی رسانه‌ای حوادث جنایی و تأثیر آن بر عواطف و احساسات عمومی را نباید از نظر دور داشت. رسانه‌های گروهی در بیشتر کشورها نسبت به گذشته حجم و زمان بیشتری را به پوشش خبری پدیده‌های مجرمانه اختصاص می‌دهند و از آزادی عمل بیشتری برای بازنمایی و پردازش اخبار و رویدادهای جنایی برخوردارند؛ بدون اینکه تحول چندانی را در افزایش مهارت‌های تحلیلی و رعایت نکات جرم‌شناسانه

تجربه کرده باشند. روند روزافزون تأثیرگذاری رسانه‌ها در شکل‌گیری افکار عمومی و بازنمایی توأم با بزرگ‌نمایی انواع خاصی از جرائم با استفاده از جنجال‌های ژورنالیستی، بسترهای حمایت از پاسخ‌های احساسی و عامه‌پسند به پدیده‌های مجرمانه را فراهم ساخته است. در این شرایط، سیاست‌های مقطعی مبتنی بر امنیت ظاهری و نمایش اقتدار تصنعی نهادهای رسمی، بر تدابیر درازمدت پیشگیرانه مبتنی بر مشارکت جامعه محلی پیشی می‌گیرد.

در نهایت، ویژگی مهم سیاست‌های کیفری عوام‌گرا عدم وجود ارتباط علت و معلولی میان اقدام‌ها و نتایج مورد انتظار و فقدان تأثیرگذاری این تدابیر بر تضعیف یا خنثی کردن متغیرهای جرم است. مبهم بودن مبنای نظری سیاست‌های عوام‌گرا و شکل‌گیری آن در شرایط احساسی و هیجانی، موجب می‌شود که این واکنش‌ها با وجود وعده‌های آرمانی، در درازمدت قادر به پاسخ‌گویی به ادعاهای خود مبنی بر تأمین امنیت مورد انتظار مردم نباشند. استفاده از شگردهای مبتنی بر فرافکنی در تحلیل علل ناکامی سیاست‌های کنترل جرم، برانگیختن افکار عمومی علیه حقوق‌دانان و مدافعان رعایت موازین حقوق بشری و نیز توسعه گفتمان دشمن‌انگاری متهمان و مجرمان، که عوام‌گراها آن‌ها را عامل اصلی تحقق نیافتن امنیت و ناقض منافع اکثریت شهروندان می‌دانند، باید در همین راستا مورد تجزیه تحلیل قرار گیرد. در سایه ترویج این نگرش، حقوق گروه‌های اجتماعی که هم‌سنخ با اکثریت جامعه پنداشته نمی‌شوند، در معرض تضییع قرار می‌گیرد و به موازات آن کاربرد ادبیات تهاجمی علیه کارشناسان و نخبگان مخالف با واکنش‌های مقطعی و غیرعلمی سیاست‌گذاران عوام‌گرا، توسعه می‌یابد.

منابع

۱. امید، جلیل، (۱۳۸۷)، «گفتمان سیاست جنایی مجلس هفتم»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۲ و ۶۳.
۲. پایگاه خبری تحلیلی پارسینه، «احمدی‌مقدم در اصفهان: اجرای طرح اعفاف و حجاب در هر استان به تصمیم مسئولان استان و نظرسنجی از مردم بستگی دارد»، لینک خبر: <http://www.parsine.com/fa/pages/?cid=22246>
۳. دلماس - مارتی، میری، (۱۳۸۸)، «پارادایم جنگ علیه جرم؛ مشروع ساختن امر غیر انسانی»، ترجمه روح‌الدین کرد علیوند، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)، زیر نظر: علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
۴. روزنامه شرق، (۶ مرداد ۱۳۹۰)، شماره ۱۳۰۵.
۵. روزنامه هفت صبح، (۲۹ تیر ۱۳۹۰)، شماره ۷۰.
۶. صدر توحیدخانه، محمد، (۱۳۸۸)، «حقوق در چنبره دشمن؛ از سیاست آمریکایی جنگ با ترور تا نظریه آلمانی حقوق کیفری دشمنان»، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)، زیر نظر: علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
۷. فرجیها، محمد، (۱۳۸۵)، «بازتاب رسانه‌ای جرم»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲.

۸. فرجیها، محمد، (۱۳۹۰)، «پیشگیری نظریه‌مند از جرم»، مجموعه مقالات همایش ملی علمی-کاربردی پیشگیری از وقوع جرم قوه قضائیه، چاپ اول، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
۹. فرجیها، محمد، (۱۳۸۷)، «جرم‌انگاری فرهنگ جوانی»، مجموعه مقالات ارائه شده در همایش دولت، جوانان و حقوق عمومی، دانشگاه امام صادق (ع).
۱۰. مارتین لیپست، سیمور، (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف دمکراسی، ترجمه کامران فانی و نورا... مرادی، چاپ اول، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
۱۱. محمودی جانکی، فیروز و مرادی حسن‌آباد، محسن، (۱۳۹۰)، «افکار عمومی و کیفرگرایی»، مجله مطالعات حقوقی، دوره سوم، شماره دوم.
۱۲. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (دفتر مطالعات حقوقی)، (۱۳۸۵)، «اظهارنظر کارشناسی درباره طرح الحاق موادی به قانون مجازات اسلامی در خصوص جرایم ناشی از اهانت به اقوام ایرانی»، دوره هفتم، سال سوم.
۱۳. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (دفتر مطالعات حقوقی)، (۱۳۸۶)، «گزارش کارشناسی در زمینه ارزیابی حقوقی طرح ارتقای امنیت اجتماعی»، دوره هفتم، سال چهارم.
۱۴. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، (۱۲ تیر ۱۳۸۷)، دوره هشتم، اجلاس اول، جلسه ۱۱.
۱۵. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، (۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۷)، دوره هفتم، اجلاس چهارم، جلسه ۴۲۰.
۱۶. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، (۲۴ خرداد ۱۳۸۵)، دوره هفتم، اجلاس سوم، جلسه ۲۲۹.
۱۷. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، (۳۱ خرداد ۱۳۸۵)، دوره هفتم، اجلاس سوم، جلسه ۲۳۲.
۱۸. مقدسی، محمد باقر، (۱۳۹۰)، «عوام‌گرایی کیفری و جلوه‌های آن در سیاست کیفری ایران»، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
۱۹. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، (۱۳۹۰)، «درآمدی بر سیاست کیفری عوام‌گرا» (دیباجه ویراست سوم)، لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
۲۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، (۱۳۸۸)، «کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو؛ درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار»، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)، زیر نظر: علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران، بنیاد حقوقی میزان.
۲۱. نوبهار، رحیم، (۱۳۸۷)، حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
22. Balvig, F., (2004), "When law and order returned to Denmark", Journal of Scandinavian Studies in Criminology and Crime Prevention, Vol. 5.
23. Bottoms, A. E., (1995), "The philosophy and politics of punishment and sentencing", in Clarkson, C., & Morgan, R. (Eds.), The politics of sentencing reform, Oxford, Clarendon Press.
24. Brown, D., (2001), "Mandatory sentencing: A criminological perspective", Australian Journal of Human Rights, Vol. 31.
25. Campbell, L., (2008) "Criminal justice and penal populism in Ireland", Legal Studies, Vol. 28 (4).
26. Dzur, A.W., & Mirchandani, R., (2007), "Punishment and democracy: The role of public deliberation", Punishment and Society, Vol. 9 (2).
27. Freiberg, A., & Gelb, K., (2008), "Penal populism, sentencing councils and sentencing policy", in Freiberg, A., & Gelb, K. (Eds.), Penal populism, sentencing councils and sentencing policy, UK, Willan Publishing.

28. Garland, D., (2000), "**The culture of high crime societies: Some preconditions of recent law and order policies**", British Journal of Criminology, Vol. 40.
29. Garland, D., (2001), **The culture of control: Crime and social order in contemporary society**, Oxford, Oxford University Press.
30. Hamai, K., & Ellis, T., (2008), "**Genbatsuka: Growing penal populism and the changing role of public prosecutors in Japan**", Japanese Journal of Sociological Criminology, No. 33.
31. Indermaur, D., (2008), "**Dealing the public in: Challenges for a transparent and accountable sentencing policy**", in Freiberg, A., & Gelb, K. (Eds.), Penal populism, sentencing councils and sentencing policy, UK, Willan Publishing.
32. Jewkes, Y., (2004), "**Media representations of criminal justice**", in Muncie, J., & Wilson, D. (Eds.), Student handbook of criminal justice and criminology, Great Britain, Cavendish Publishing.
33. Jones, T., & Newburn, T., (2006), "**Three strikes and you're out, exploring symbol and substance in American and British crime control policies**", British Journal of Criminology, Vol. 46.
34. Keijser, J.W., Koppen, P.J., & Elffers, H., (2007), "**Bridging the gap between judges and the public? A multi method study**", Journal of Experimental Criminology, Vol. 3 (2).
35. Nolan, M., (2009), "**Social science and criminal law reform: Beyond mere opinion polling and penal populism**", in McSherry, B., Norrie, A., & Bronitt, S. (Eds.), Regulating deviance: The redirection of criminalisation and the futures of criminal law, US, Hart Publishing.
36. Pratt, J., (2008), "**Penal scandal in New Zealand**", in Freiberg, A., & Gelb, K. (Eds.), Penal populism, sentencing councils and sentencing policy, UK, Willan Publishing.
37. Pratt, J., (2000), "**Sex crimes and the new punitiveness**", Behavioral Sciences and the Law, Vol.18.
38. Roberts, J.V., (2003), "**Sentencing reform in New Zealand: An analysis of Sentencing Act 2002**", The Australian and New Zealand Journal of Criminology, Vol. 36 (3).
39. Roberts, J.V., Stalans, L.J., Indermaur, D., & Hough, M., (2003), **Penal populism and public opinion: Lessons from five countries**, Oxford, Oxford University Press.
40. Rubin, E.L., (1999), "**Introduction: Minimizing harm as a solution to the crime policy conundrum**", in Rubin, E.L. (Eds.), Minimizing harm: A new crime policy for modern America, Boulder, Co: West View Press.
41. Ryan, M., (1999), "**Penal policy making toward the Millennium: Elites and populists; New Labour and the new criminology**", International Journal of the Sociology of Law, Vol. 27 (1).